

خیلواکی



استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

دوشنبه ۲۵ جنوری ۲۰۲۱

نجیب سخی

## اتحاد نامقدس بر علیه افغانستان در مسیر تاریخ

این نوشته بعد از قلم فرسائی های سید ضیا فرهنگ زیر عنوان رد اتهامات ... به رشته تحریر در آمده و در ماهنامه کاروان چاپ امریکا در دو شماره ماه نوامبر و دسامبر دوهزار به نشر رسید. بعد از اینکه لفاظی یک عده پرچمی های نامرد در مورد این اثر خنثی گردید، ضیا فرهنگ و عزیز نعیم خود پا جلو گذاشته و به تحریر نظرانشان پرداختند. من در این مقاله دو موضوع را کوشیدم وضاحت دهم:

یک – افرادی که در سایه قشر حاکم یک عمر خسپیدند، از آنهایی که در صف مردم جا گرفتند تفاوت دارند. لهذا تاریخ و جامعه این دو گروه را، با دو دید متضاد ارزیابی می کند. دو – آنهایی که چهل سال در ظلمت قدرت راندند، امروز چگونه از علم صحبت میکنند.

\*\*\*

آنانی که بتاریخ منحیث علم در پندار و عمل عقیده مند هستند، به این اصل ایمان دارند که حادثه اجتماعی در مجموع و واقعه تاریخی بطور اخص علل و ریشه های عمیق در طول زمان دارند؛ لهذا برای تشریح آنی رویداد، مورخ مجبوراً علل آنرا در گذشته های دور جستجو میکند، تا به علت اصلی و محدود واقعه مورد بحث دسترسی حاصل نماید. چنانچه این علت را تشخیص کند، آنرا از جزئیات و عوامل دیگر تجرید کرده به تحلیل آن میپردازد. نظر به گسترش ابعاد و ارزش آن در حیات جامعه، حادثه تاریخی را رده بندی کرده و آنرا رویداد تاریخی، چرخشگاه و یا نقطه عطف تاریخ نامگذاری میکند.

سال ۱۹۲۹ نقطه عطفی در تاریخ افغانستان بشمار میرود. زیرا در این سال استعمار جهانی، دولت بر حق افغانستان را واژگون ساخته، و دانه های استعمار نوین را در منطقه حتی در جهان برای

اولین بار در کشور ما زرع کرد . در این تعرض اقشار استفاده جو را در خدمت خود قرار داده، در حالیکه ملت ما در برابر آنها به صف آرائی پرداخت.

جلد دوم اثر مرحوم غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، همین واقعیت را با مشاهدات عینی مورخ از این کلیت تاریخی شرح و بیان میکند . همچنان فرعیاتیکه از آن ناشی گردیده، سهم قلیل و کثیر، خصوصیات هر یک از محرکین آنرا با امانتداری بازنگری میکند. سلسله تسلیم طلبی افراد درگیر این وقایع و از خود گذری ها و شهامت راهروان ملت را آئینه وار انعکاس میدهد . برخی افراد آگاهانه یا نا آگاهانه مگر از روی منافع شخصی در خدمت ارتجاع و استعمار در آمده بودند . اینک بعد از جمع بندی جنایات خلق – پرچم، طالب و شرکا فراموش میکنند که ایشان در زایش اینها سهم گرفته اند ؛ در ریخت و قالب بندی خلق پرچم و طالب مدد و همکاری کرده اند . چنانچه تاریخ تسلیمی شاه شجاع و مقاومت وزیر اکبر خان هردو را ثبت کرده، لهذا نباید از قضاوت تاریخ در مورد شان شاکی باشند و آنرا چکیده ذهن و احساس شخصی مورخ قلمداد کنند.

در این راستا عده ئی از گروه حکومتی های بعد از ۱۹۲۹ سخت در تلاش هستند که تاریخ و عینیت های آن روزگار را قلب نشان بدهند، به گمان اینکه کرده های طالب، خلق، پرچم و شرکا خلاصگیری در کار ایشان بوده است.

برعکس عده وسیع از مردم باین اصل باورمند شده اند، خلق پرچم علت آنی و عاجل بدبختی های شان است، در حالیکه ریشه این درد و رنج در گذشته های دور نهفته است . نشر افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم به این انتظار هزاران وطندار ما جواب میگوید . این واقعیت سبب وحشت زدگی یک دسته افراد شده، که دست بدست هم داده می خواهند آفتاب را با دو انگشت پنهان نمایند.

اینک مثنی از سرداران متقاعد و دستوربرانشان در زد و بند با اعضای نادم خلق و پرچم، برضد واقعیت های تاریخ ملت افغان اتحاد نامقدسی تشکیل داده اند . به همین سلسله نوشته در شماره ۲۷ اکتوبر ۲۰۰۰ جریده کاروان سطور ذیل را مطالعه میکنیم « مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ و مرحوم غبار...چه هردو با آوردن تغییرات در زندگی مردم خود به اجتماع خود تعلق گرفته اند » . واقعیت اینکه چند صباحی با هم اشتراک نظر داشتند . همینکه پای عمل در میان شد، مرحوم غبار در صف ملت قرار گرفت و مقاومت کرد . اما مرحوم فرهنگ دست همکاری دراز کرد . این دست همکار بلاخره از آستین جبهه پدروطن بیرون شد . لهذا ملت و اجتماع نمیتواند این دو نفر را با خصوصیات چنان متفاوت در قلب خود بیورد . زیرا مردم هر قدر درد کشیده باشند باز هم دوست و دشمن را تشخیص میکنند.

چنانچه نویسنده مضمون چند سطر بعد اضافه میکند « ... داخل شدن تدریجی اجتماع ما از طریق مسالمت آمیز و زیر چتر قانون در حلقه جوامع دموکراتیک میباید.»

چتر قانونیکه حاکمان افغانستان برای حفظ خود خلق کرده بودند . بعد از تجارب چهل سال بجز از فقر، بیچارگی، بیسوادی و دو کودتای فاجعه آمیز چیز دیگری بیار نیارود. آنانیکه در زیر این چتر در پهلوی حکمرانان وقت قرار گرفتند؛ باید سهم و مسئولیت خود را در بدبختی و آوارگی امروز ملت ما، باز شناسند؛ زیرا این چتر قانون و طریقت مسالمت آمیز یک روی سکه است و طرف دیگر آن زیر پا گذاشتن هر نوع الترناتیف و دگرنگری است، یعنی تسلیم شدن به پیشنهاد حاکم . پس مرحوم غبار هیچ نوع اتهامی به مرحوم فرهنگ وارد نکرده، زیرا بیان واقعیت را نمیتوان تهمت نامید ! چون مرحوم فرهنگ آن نظریاتی را که با غبار یکجا دفاع میکرد، زیر پا گذاشته و با حلقه حاکم پیوست . خزیدن در سمت وزش باد زورمند روز، در بر گیرنده منافع شخصی است و با خواستههای ملت رابطه ندارد.

خوشبختانه مرحوم فرهنگ کتابی زیر عنوان افغانستان در پنج قرن اخیر نوشته است . این کتاب در خارج کشور تحریر گردیده. دور از هر نوع فشار و مقررات مقامات افغانستان. ببینیم که مرحوم فرهنگ خودش در این مورد چه میگوید. آیا خود را در صف مردم قرار میدهد، یا در حلقه حاکمان! در ص ۴۵۶ ج اول مینویسد « محمد نادر شاه اساساً خواهان ترقی و پیشرفت کشور در خط تمدن عصری بود. منتها میخواست اینکار را بشیوه خودش با تانی و تدریج و ضبط و ربط آهنینی که بدان معتقد بود اجرا کند . « این سطور را فرهنگ در سال ۱۹۸۸ نوشته یعنی بعد از اینکه نتایج چهل ساله سیاست نادر را بچشم سر دید . به این ترتیب شاه شجاع و ببرک کارمل هم طرفدار ترقی و پیشرفت بودند ؟

یعنی در هم شکستن اساسات اقتصادی و سیاسی کشور و ترد استقلال آن به نفع انگلیس در واقعیت بخاطر پیشرفت ما بوده . افغانستان به یک مستعمره غیر مستقیم انگلیس تبدیل گردید . طوریکه سفرای افغانستان در تمام طول جنگ دوم در برلین و توکیو دو نفر مسلمان هندی بود . اگر نادر اساساً خواهان ترقی نمیبود، روزگار ما چه میشد ؟؟؟؟

ببینیم مرحوم فرهنگ در مورد مبارزین ملت چه نظر دارد . در ص ۴۶۰ ج ۱ مینویسد « درین میانه جوانانیکه در آلمان تحصیل کرده بودند باثر تماس با عناصر انقلابی در آن کشور اعم از آلمانی و مهاجرین شرقی روش تندتر اختیار کرده، در بازگشت به وطن این طرز فکر را از طریق معلمی در لیسه نجات به متعلمین آن مکتب انتقال دادند، چنانچه سید کمال خان و محمد عظیم خان که اقدامات

شان در باب گذشته یاد شد از همین جمله بودند و دومی در لیسه نجات شغل معلمی داشت و استاد عبدالخالق بشمار میرفت . « اگر به ته اندیشه فرهنگ توجه شود، ملاحظه می‌گردد که ترک استقلال افغانستان، کشتار دستجمعی کادر های سیاسی و فرهنگی و بالاخره تبدیل تمام کشور به یک زندان سرتاسری بر این سه جوان تاثیری نگذاشته . اما انقلابیون شرقی که معلوم نیست از کدام کشور شرق و مربوط کدام ملیت که بدامان آلمان با بینش نازی پناه برده بودند . بزعم فرهنگ برای این جوانان روش تند را آموزش داده اند . به این ترتیب فرهنگ این سه فرزند شهید وطن را در یک تحلیل حد اقل و خوشبینانه وابسته به دولت المان نازی میکند و در یک نتیجه گیری حد اکثر ایشان را فاشیست هایی قلمداد میکند که بر ضد دوستان و منافع بریتانیا، اما در جهت موافق با سیاست المان فعالیت میکردند . و این عین همان تشریحاتی بود که مطبوعات رسمی افغانستان بعد از اعدام این وطنپرستان تحویل مردم میکرد . البته فرهنگ با چنین اظهارات خاطرخواهانه، مسئولیت بزرگی در برابر شهدای ملت ما بگردن میگیرد.

مرحوم فرهنگ از صفحه شانزدهم کتاب خود در جلد اول که به ستایش ملیت مظلوم هزاره میپردازد و این وضعیت تا آخر کتاب ادامه دارد . اما در صفحه ۴۵۲ ج ۱ یک استثنا قایل میشود . « نادر بضر ب گلوله یک نفر از متعلمین لیسه نجات بنام عبدالخالق به قتل رسید . « او هزاره بودن عبدالخالق را فراموش میکند.

جدا از اینکه با عمل عبدالخالق هزاره موافق بوده یا مخالف، چطور بخود حق میدهد که هزاره بودن او را محو کند؛ زیرا برخورد وی با هزاره ها وضعیت تاکتیکی دارد، اما میثاق او با خانواده حکمران عمده و استراتژیک است . شاید بار اول باشد در حیات تاریخ نویسی کسیکه می خواهد تاریخ ملتی را بنویسد اما نظر به ملحوظات شخصی، حکم صلب قومیت فرد را صادر میکند.

بعد از ملاحظه نظرات مرحوم فرهنگ دیگر جای شکی باقی نمیماند در اینکه او در صف ملت ظاهراً قرار گرفته بود، مگر جای اصلی اش در زیر چتر قانون و طریقت مسالمت آمیز وضع شده از طرف قشر حاکم بود.

نقل قولهای مرحوم فرهنگ را که در فوق ذکر کردیم چکیده از موضعگیری اوست. اما مرحوم غبار در جلد دوم میکانیزم تشکل این وضعیت را مستند ساخته و شرح میکند. مرحوم غبار که خاندان حکمران را در عمل شناسائی کرده، واقف است که افراد چه قیمتی را باید برای جلب اعتماد حاکمان بپردازند. کم نبود تعداد افرادی که قصد همکاری باین دولت را داشتند . اما چون سازش

نکردند، دستگیر و اعدام شدند. مانند شهید محی الدین خان انیس، اینها که در سایهٔ اعتماد خسپیدند، چرا از یاد آوری کرده های خویش خشمگین میشوند؟ اگر ریگی در کفش ندارند؟

انتهی